

فیلم سیاه ۲ دختر شهستانی در دستان سروشی و روزبه

در باغ متروکه تهران چه گذشت ؟

دو دختر نوجوان شه‌رستانی که در آرزوی دست یافتن به زندگی راحت از خانه فرار کرده بودند در تهران به دام دو پسر فریبکار افتادند.

چندی پیش دو دختر ۱۳ و ۱۵ ساله هراسان خود را به پلیس رسانده و مدعی شدند که دو پسر شرور آنها را ربوده و به باغی در کرج برده اند.

دختر ۱۳ ساله در تحقیقات گفت: من در یکی از شهرهای غربی کشور زندگی می‌کنم. مدتی است که با مادرم اختلاف دارم، از اینکه مدام مرا کنترل می‌کند خسته شدم. چند روز قبل با دختر همسایه مان سه‌سماهه تود دل کردم و از اختلافاتم با مادرم گفتم. او هم مشککش مثل من بود به همین خاطر تصمیم گرفتم که از خانه فرار کنیم و به تهران بیایم. با خودمان گفتمیم یک زندگی راحت برای خودمان تشکیل می‌دهیم و دیگر کسی نیست که مدام بسه ما امر و نهی کند. بچه همین دلیل کاره عابر بانک مادرم را که ۷۰ میلیون تومان موجودی داشت برداشتم. رمز کارت مادرم را می‌دانستم از آنجا که اگر مادرم می‌فهمید بلافاصله کارتش را می‌سوزاند تصمیم گرفتم با سه‌ماهه به پلافروشی برویم. من ۵۰ میلیون تومان طلا خریدم تا وقتی که به تهران رسیدیم آنها را بفروشیم و برای خودمان خانه‌ای اجاره کنیم.

پرنیزا گفت: به تهران که رسیدیم سوار خودرویی شدیم تا به مسافرخانه برویم. راننده پسر جوانی به نام سروش بود او که از صحبت‌ها یی ما متوجه شده بود از شهرستان آمده ایم و در تهران کسی را نداریم به ما پیشنهاد داد که همراه او به باغشان در کرج برویم. پسر جوان می‌گفت که خانه‌ای دارد که می‌توانیم آنجا بمانیم و نیازی به پرداخت اجاره ندارد. از طرفی هم می‌توانیم با هم بیشتر آشنا شویم.او ادامه داد: ما هم از نقشه او بی‌خبر بودیم قبول کردیم. در راه تلفنی با پسر جوانی به نام روزبه تماس گرفت و او هم ساعتی بعد به ما پیوست و بعد از آن به کرج رفتیم. از خانه باغ خبری نبود آنها ما را به باغ متروکه‌ای بردند و طلاهایمان را به زور گرفته و ما را مسورد آزار و اذیت قرار دادند. حتی از ما فیلم سیاه گرفته و تهدید کردند که اگر از این موضوع با کسی حرف بزنیم یا به پلیس خبر بدهیم فیلم‌های سیاه را در فضای مجازی منتشر خواهند کرد. بعد ما را کنار خیابان رها کردند.

با شکایت دو دختر نوجوان پرونده‌ای در این خصوص در دادسرای جنایی تهران تشکیل شد و به دستور بازپرس پیشدوره تحقیقات برای دستگیری راننده و همدستش آغاز شد.

باتوجه به اطلاعاتی که پرنیزا و دوستش در اختیار تیم تحقیق قرار داده بودند، سروش و روزبه خیلی زود دستگیر شدند. سروش راننده خودروی اینترنتی در تحقیقات به سرقت طلاهای پرنیزا اعتراف کرد اما منکر آزار و اذیت و تهیه فیلم سیاه شد. او در تحقیقات گفت: آزار و اذیت و فیلم سیاهی در کار نبود، پرنیزا و دوستش با پای خودشان به خانه باغ در کرج آمدند. آنها را به عنوان مسافر در ترمینال سوار کردم و در راه آنها سفره دلشان را برابرم باز کردند و گفتند که از خانه فرار کرده و به تهران آمده‌اند. من هم پیشنهاد دادم به خانه باغ بیایند که قبول کردند. در کرج متوجه شدیم که پرنیزا ۵۰ میلیون تومان طلا دارد. آنجا بود که وسوسه شدم و تصمیم گرفتمیم طلاها را سرقت کنیم. با نقشه‌ای که با روزبه کشیده بودم به دروغ به دخترها گفتمیم که از آنها خوشمان آمده و قصد ازدواج با آنها را داریم. با این تردن پیشنهاد دادیم که طلاهایشان را بفروشیم و مقدمات ازدواج را فراهم کنیم اما بعد از فروش طلاها من ماشین پرایدم را عوض کردم و پژو خریدم و دوستم هم مقداری از پول‌ها را برای شهریه دانشگاهش داد و باقی آن را هم نگه‌داشتم. با اعترافات دو پسر جوان، به دستور بازپرس شعبه هفتم دادسرای امور جنایی تهران، منم در اختیار کارآگاهان اداره آگاهی قرار گرفتند. از نسویی خانواده دو دختر نوجوان نیز شناسایی شدند.

باند سارقان سند نمره کار خودرو متلاشی شد

فرمانده انتظامی استان از دستگیری باند حرفه‌ای سارقان سند نمره کار خودرو با ۴۰ فقره سرقت خبر داد.

سردار «احمدعلی گودرزی» اظهارداشت: در پی وقوع سرقت‌های متعدد سواری پژو در استان فارس، شناسایی و دستگیری سارقان به صورت ویژه در دستور کار کارآگاهان اداره مبارزه با سرقت پلیس آگاهی استان قرار گرفت.

فرمانده انتظامی استان تصریح کرد: با بررسی میدانی و انجام تحقیقات و اقدامات پلیسی، مأموران موفق شدند اعضای باند ۴ نفره سارقان را شناسایی و آن‌ها را در یک عملیات ضربتی دستگیر کنند.

سردار «گودرزی» با بیان اینکه متهمان در بازجویی فنی و تخصصی به ۴۰ فقره سرقت خودرو پژو ۴۰۵ اقرار کردند، عنوان داشت: این سارقان حرفه‌ای تحویل مراجع قضائی و از آن طریق روانه زندان شدند.
این مقام انتظامی با بیان اینکه سارقان پس از تغییر ارکان خودرو و سند نمره کردن، آن‌ها را به فروش می‌رساندند، خاطر نشان کرد: در بازرسی از محل اختفاء آنان، ۲ دستنگان پژو ۴۰۵ به صورت حرفه‌ای سند نمره شده بود کشف شد.

از روزی که توسط یکی از دختران هم کلاسی ام با مواد مخدر «گل» آشنا شدم و به استعمال آن روی آوردم دیگر مورد سوء استفاده مادر آن دختر قرار گرفتم و آن‌ها مرا به کارهایی وادار می‌کردند که جز شرمساری حاصل دیگری برابم نداشت. وقتی درون سرویس بهداشتی مدرسه مشغول استعمال مواد مخدر بودم ناگهان …

دختر ۱۶ ساله‌ای که به اتهام حمل مواد مخدر توسط نیروهای انتظامی مورد بازجویی قرار گرفته بود، درباره سرگذشت تلخ خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری الهیه مشهود گفت: از روزی که خودم را شناختم، چیزی جز درگیری و مشاجره‌های پدر و مادرم ندیدم.

در نهایت هم آن‌ها سال گذشته درحالی‌از یکدیگر جدا شدند که هیچ کدامشان سرپرستی تنها دخترشان را نپذیرفتند چرا که معامله‌ا‌ها بر سر من به سرانجام نرسید. پدرم می‌خواست در قبال بخشش مهریه‌ای سوسی مادرم، حضانت مرا به او بسپارد ولی مادرم این موضوع را قبول نکرد. بالاخره من در حالی سربار مادر بزرگ ۶۰ ساله ام شدمم که عموی مجردم نیز در آن‌جا زندگی می‌کرد و مرا یک موجود مزاحم می‌پنداشت چرا که روزی عمویم را در حال مصرف مواد مخدر دیدم و او تهدیدم کرد که اگر کسی از ماجرای اعتیادش بویی ببرد مرا می‌کشند. بسا وجود این‌یک‌روزه به طسور اتفاقی مادر بزرگم او را در حال مصرف مواد مخدر دید و من زیر مشت و لگد عمویم قرار گرفتم از سوی دیگر سال تحصیلی درحالی‌شروع شد که

خلوت زن شوهر دار با پسری جوان در خانه

شوهرش وقتی برگشت همه چیز را دید عشق او کورم کرده بود و نمی‌خواستم به جز او بسا هیچ دختر دیگری ازدواج کنم. به گمانم او هم عاشقم من بود اما بعدها متوجه شدمم به خاطر فرار از دست خانواده اش مرا برای ازدواج، خام خودش کرده بود.

مردی که همسرش به او خیانت کرد، ادامه می‌دهد: می‌گفت دوستم دارد و من هم این را باور کرده بودم. اعضای خانواده ام هر سه مرا نصیحت کردند که این دختر مناسبی نیست و خانواده خوبی ندارد اما فایده‌ای نداشت و من چنان عاشق و دل‌باخته او شده بودم که

آزیتا ۱۶ ساله تنها با یک مدله بدنام شد

من به خاطر تغییر محل سکونتم در یک مدرسه دیگر ثبت نام کرده بودم.

رفتار دانش آموزان این مدرسه جدید خیلی با مدرسه قبلی من تفاوت داشت. هم کلاسی‌هایم اهل ارتباط با جنس مخالف بودند و با شرکت در مهمانی‌های مختلط از برخی پسران جوان اخاذی می‌کردند.

در این میان من با دختری دوست شدم که رفتارش با دیگران فرقی می‌کرد چرا که او دختری جذاب بود و زمانی‌که کنارش قرار می‌گرفتم همه به من احترام می‌گذاشتند.

دیگر به شدت وابسته «آزیتا» شده بودم و برایش درد دل می‌کردم تا این‌که یک‌روز وقتی به بهانه درس خواندن به منزل «آزیتسا» رفتم مادر او را در حال مصرف مواد مخدر در کنار مردی دیدم که فکر می‌کردم پدر آزیتاست. دوستم وقتی تعجب مرا دید با خنده گفت: حتما تاکنون زنی را در حال کشیدن سیگار نمی‌دیدم! آن‌جا بود که فهمیدم آن‌مرد نه تنها پدر آزیتا نیست بلکه او در خانواده آشفته‌ای زندگی می‌کند که پدر و مادرش از یکدیگر طلاق گرفته‌اند و مادرش نیز از او سوء استفاده‌ایزاری می‌کند.

آن‌روز آزیتا با تعریف و تمجید از یک ماده گیاهی که با مصرف آن‌غم‌هایم را فراموش می‌کنم مرا دعوت به کشیدن سیگاری کرد که بعد فهمیدم نوعی مواد مخدر به نام «گل» بود. یادم نیست بعد از کشیدن آن سیگار چند ساعت خواب بودم اما وقتی بیدار شدم با تعجب دیدم که با لباس منزل در خانه دوستم خوابیده‌ام. «آزیتا» در برابر حیرت من گفت:

گوشتم به این حرف‌ها بدهکار نبود.

بعد از ازدواج بسا کارگری و بدبختی خرج زندگی‌ام را در می‌آوردم و برای خوشبختی و آرامش همسرم هر کاری می‌کردم.

۲ سال از زندگی مشترک مان گذشت و هر روز من بیشتر متوجه نصیحت‌های خانواده‌ام می‌شدم.هر بار که دستم‌زدم را به منزل می‌آوردم همه را یک‌جا تقدیم همسرم می‌کردم و او هم آن‌را برای خودش پس‌انداز می‌کرد و حتی توانست با آن پول‌ها برای خودش طلا بخرد.گفتم زن است و دوست دارد پیش دیگران بخرند پس‌بلند باشد. آن‌قدر به همسرم

ماجرای عروسی دوم مرد شهیدی در زندان

نقش دو برادر صاحب‌کار و همدستم به نوعی‌جاده صاف کنی بود؛ جلوتر از من راه می‌افتادند تا زمان خطر را به من اطلاع دهند و من راهم را کج می‌کردم تا خودم و محموله قاچاق را از مهلکه نجات‌دهم. بار اول حدود ۱۰۰ کیلو تریاک را به سلامت توانستیم قاچاق کنیم و همین‌را باعث شد حرص و طمع‌مان زیاد شود و تصمیم بگیریم این‌کار را تکرار کنیم تا پول درست و حسابی گیرمان بیاید. در روز حادثه در یک شهر بندری، حدود ۹۳ کیلو تریاک را به طرز ماهرانه‌ای داخل کامیون‌جاسازی کردیم و راه افتادیم. بار اصلی ما گندم و بارنامه به اسم دو همدستم بود. از چند ایست و بازرسی بدون مشکل گذشیم و خطری ما را تهدید نکرد. سمدام از طریق پیامک با دو نفر از همدستانم که جلوتر از من با یک خودروی شخصی در حرکت بودند در تماس بودیم. این ماجرا ادامه داشت تا این‌که مأموران در یک ایست و بازرسی کامیون را متوقف و مرا از ماشین پیاده کردند. بعد از بازرسی داخل کامیون خیلی زود همه چیز لو رفت و دستم رو شد و بعد از دستگیری متوجه شدم دو همدستم من افتاده و مرا او داده‌اند. به خاطر این اتفاق هر کدام از ما به ۱۰ سال حبس و پرداخت جریمه محکوم شدیم.

از قاچاق مواد چقدر گیرت آمد، آیا ارزش زندان رفتن را داشت؟
قرار بود بعد از چند بسار جابه‌جایی‌مواد، صاحب‌کارم خودرویی‌را بسه‌طور رایگان به من بدهد ولی بعد از زندانی‌شدن من او زیر قول و قرارش زد و قبل از گیر افتادنم آن‌را فروخت. علاوه بر خودرو، صاحب‌کار چرب‌زبانم به من قول پرداخت ۳ میلیون تومان به ازای هر سرویس‌را داد که آن‌را هم اصلا فرستد نشد حساب و کتاب کنیم.

روزی این‌کار را نداشتیم چون قبل از دستگیر شدنم، روزی ماشین‌او را برای انجام کاری امانت‌گرفتم اما از برای برگزاری مراسم عروسی تهیه‌کنند خلاصه به هر طریقی بود با کمک اطرافیان زندگی مشترکمان را شروع کردیم اما این زندگی عاقبتی نداشت و اختلافات ما بسه دلیل بیکاری و اعتیاد «نوید» هر روز شدت می‌گرفت تا این‌که در نهایت بعد از دو سال زندگی در زیر یک سقف و درحالی‌که فرزندی نداشتیم از «نوید» طلاق گرفتیم و به‌خانه پدرم بازگشتم. از آن‌روز به بعد برای تامین هزینه‌های زندگی مجبور شدم به عنوان کارگر خدماتی در منازل مردم کارگری‌کنم. حدود دو سال از ماجرای طلاقم می‌گذشت که روزی از طریق یکی از دختران فامیل با مردی به نام «کیومرث» آشنا شدم. او متاهل بود و در عین حال به من ابراز علاقه می‌کرد من هم که فریب وعده و وعیدها و چرب‌زبانی‌های او را خورده بودم به ارتباط

اعترافات تکان دهنده زن ۲۵ ساله درباره همسر بی‌رحمش

را برای برگزاری مراسم عروسی تهیه‌کنند خلاصه به هر طریقی بود با کمک اطرافیان زندگی مشترکمان را شروع کردیم اما این زندگی عاقبتی نداشت و اختلافات ما بسه دلیل بیکاری و اعتیاد «نوید» هر روز شدت می‌گرفت تا این‌که در نهایت بعد از دو سال زندگی در زیر یک سقف و درحالی‌که فرزندی نداشتیم از «نوید» طلاق گرفتیم و به‌خانه پدرم بازگشتم. از آن‌روز به بعد برای تامین هزینه‌های زندگی مجبور شدم به عنوان کارگر خدماتی در منازل مردم کارگری‌کنم. حدود دو سال از ماجرای طلاقم می‌گذشت که روزی از طریق یکی از دختران فامیل با مردی به نام «کیومرث» آشنا شدم. او متاهل بود و در عین حال به من ابراز علاقه می‌کرد من هم که فریب وعده و وعیدها و چرب‌زبانی‌های او را خورده بودم به ارتباط



خودت لباس‌هایت را به جالباسی‌آویختی تا راحت‌تر بخوابی! خلاصه از آن‌روز به بعد مادر آزیتا در حالی‌که من را برای مصرف «گل» به خانه دعوت می‌کرد از من می‌خواست بسته‌های کوچکی را به منازل دیگران برسانم.

من وقتی فهمیدم درون بسته‌ها مواد مخدر است، قبول نکردم ولی او تصاویر زننده‌ای از من و مردی که آن‌روز در خانه آن‌ها بود نشانم داد که دیگر چاره‌ای جز اشک ریختن نداشتم و بدین ترتیب ساقی محله آن‌ها شدم. در همین روزها بود که به پیشنهاد آزیتا با پسری دوست شدم اما او نیز بعد از سوء استفاده مرا رها کرد.

امروز هم که ۷‌س‌اه از ماجرای اعتیادم می‌گذرد، در حال مصرف مواد مخدر درون سرویس بهداشتی مدرسه بودم که ناگهان مدیر مدرسه را بالای سرم دیدم و … شایان‌ذکر است، به دستور سرهنگ توفیق حاجی‌زاده (رئیس کلانتری الهیه) تحقیقات پلیس برای ریشه‌یابی این پرونده و کمک به دختر آسیب‌دیده آغاز شد.

ولی او مخالفت کرد و گفت که روستا را دوست ندارد و در منزل پدرم معذب است، برای همین به تنهایی رفتم.

یک‌روز که از کار زیاد کشاورزی خسته شده و به منزل آمده بودم، تلفن‌ام زنگ خورد. برادرم پشت‌خط بود و گفت زودتر خودم را به شهر برسانم. سریع راه افتادم. وقتی بس منزل مان رسیدم از دیدن ماشین پلیس و مأمورها تعجب کردم و قضیه را جویا شدم که برادرم گفت داخل بروم تا خودم متوجه شوم. وقتی وارد منزل مان شدم فهمیدم همسرم به من خیانت کرده است و او را با پسر جوانی دستگیر کرده‌اند.

ولی او مخالفت کرد و گفت که روستا را دوست ندارد و در منزل پدرم معذب است، برای همین به تنهایی رفتم. یک‌روز که از کار زیاد کشاورزی خسته شده و به منزل آمده بودم، تلفن‌ام زنگ خورد. برادرم پشت‌خط بود و گفت زودتر خودم را به شهر برسانم. سریع راه افتادم. وقتی بس منزل مان رسیدم از دیدن ماشین پلیس و مأمورها تعجب کردم و قضیه را جویا شدم که برادرم گفت داخل بروم تا خودم متوجه شوم. وقتی وارد منزل مان شدم فهمیدم همسرم به من خیانت کرده است و او را با پسر جوانی دستگیر کرده‌اند.

صاحب‌کارت بعد از زندانی‌شدنت سراغی از تو گرف؟

اقبال بدم همان‌روز خودرو واژگون و خسارت زیادی به آن وارد شد. قرار شد بعد از چند بار قاچاق‌مواد، صاحب‌کارم علاوه بر خودرو مبلغ اضافه‌ای به من بدهد که با زندانی‌شدنم بر باد فنا رفت. برای این‌که به علت پرداخت نکردن مهریه همسرم زندانی‌نشوم وارد این بازی خطرناک و دو سر باخت شدم. مثل روز روشن است که یک لحظه آزادی به پول حرام می‌ارزد و ارزش ندارد به خاطر یک مشت اسکناس آدم عمر و جوانی‌اش را پشت‌میله‌ها هدر بدهد.

صاحب‌کارت بعد از زندانی‌شدنت سراغی از تو گرف؟
نه، بعد از زندانی‌شدنم غیب شد و کلاً منکر همه چیز و کامیون توقیف شد. البته بعد از دو سال فهمیدم صاحب‌کار حیل‌ه‌گرم به جرم قاچاق مواد دستگیر شده است و مثل من تاوان خطایش را در زندان پس می‌دهد.

خانواده ات چگونه با زندانی‌شدنت کنار آمدند؟
بعد از این‌که زندانی‌شدم همسر اولم از من جدا شد و دنبال زندگی‌اش رفت و در واقع مسبب همه بدبختی‌هایم او بود و اگر مرا برای مهریه اش تحت فشار قرار نمی‌داد در این‌چاه نمی‌افتادم. خودم هم طمع کردم و مقصر بودم و زندگی‌ام را به سوی دره هدایت کردم. بعد از طلاق همسر اولم یک‌روز در حین ملاقات در زندان با همسر دوّم‌م که برای دیدن برادر زندانی‌اش آمده بود آشنا شدم و با او ازدواج کردم. همسرم از شوهر اولش جدا شده بود و یک دختر داشت و قبول کرد با من ازدواج کند. پدر همسرم الان از همسر و فرزندانم حمایت می‌کند و اگر کمک او نبود به‌طور قطع زندگی‌دومم نیز از هم می‌پاشید. چون سابقه ندارم قرار است در آینده‌ای نزدیک غنوّ بخورم و از زندان آزاد شوم و تصمیم درستی برای آینده و زندگی فرزندانم بگیرم.

های خیابانی و تلفنی بسا «کیومرث» ادامه‌می‌دادم و او را در مکان‌های مختلف ملاقات می‌کردم تا این‌که او برای رهایی از رفت و آمدهای پنهانی مرا به مدت چهار ماه به عقد موقت خودش درآورد این‌درحالی‌بود که من در همان‌ماه اول ازدواج موقت باردار شدم و دختری زینا به دنیا آوردم ولی «کیومرث» دیگر مرا رها کرد و به دنبال زندگی گذشته‌اش رفت. او نه تنها از زیر بار مسئولیت خانوادگی خود فرار می‌کرد بلکه مخارجی هم برای تامین زندگی‌فرزندش نمی‌پرداخت و من که در این شرایط پدرم را نیز از دست داده بودم همچنان با کمک مادر پیرم و کارگری در منازل مردم روزگار می‌گذراندم. وقتی تلاش‌هایم برای بازگرداندن کیومرث به زندگی‌با من بی‌نتیجه ماند گوشی تلفن را برداشتم

۲۵۰ راس دام قاچاق در کشف شد

معاونت اجتماعی فرماندهی انتظامی فارس در گزارش خود به نقل از فرمانده انتظامی این استان اعلام کرد: در اجرای طرح تشدید مبارزه با قاچاق کالا، مأموران انتظامی شهرستان فراهبند هنگام کنترل خودروهای عبوری از یک دستنگاه کامیون ۲۵۰ راس دام بدون پروانه بهداشتی و مجوز حمل، کشف و یک نفر را دستگیر کردند.

سردار سرتیپ دوم احمد علی گودرزی با اشاره به اینکه منتهم برای سیر مراحل قانونی تحویل مرجع قضایی شد، افزود: برابر نظر کارشناسان، ارزش احشام قاچاق مکشوفه پنج میلیارد ریال برآورد شده است.

کشف گردو قاچاق در «پاسارگاد»

فرمانده انتظامی «پاسارگاد» از توقیف یک دستنگاه وانت نیسان و کشف ۵۰۰ کیلوگرم گردو قاچاق خبر داد.

به گزارش خبرگزاری برنا از فارس، سرهنگ «محمد نیک‌بخت» اظهار داشت: در راستای اجرای طرح مبارزه با قاچاق کالا، مأموران پلیس آگاهی هنگام کنترل محورهای مواصلاتی، به یک دستنگاه وانت نیسان مشکوک و آن را برای بررسی بیشتر متوقف کردند.

فرمانده انتظامی شهرستان «پاسارگاد» افزود: در بازرسی از این خودرو، مقدار ۵۰۰کیلوگرم گردو فاقد هرگونه مجوز قانونی و بهداشتی کشف و راننده نیز دستگیر شد.

سرهنگ «نیک‌بخت» با بیان اینکه ارزش این محموله برابر نظر کارشناسان، ۲۵۰میلیون ریال برآورد شده است، افزود: منتهم پس از تشکیل پرونده مقدماتی به مراجع قضائی معرفی شد.

همدستی دو برادر افغانستانی در سرقت از ۷۰ خانه

دو تبعه کشور افغانستان که در پوشش نظافتچی اقدام به سرقت از منازل و انباری‌ها کرده بودند، دستگیر شدند.

اوایل آبان ماه امسال بود که مأموران کلانتری ۱۲۷ نارمک درپی تماس تلفنی یکی از شهروندان با مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ از ماجرای سرقت خانه‌ای در خیابان مجیدیه جنوبی با خبر شده و با حضور در محل مشاهده کردند که وسایل کوچک، گرانقیمت صاحبخانه مانند طلا، پول و گوشی موبایل به سرقت رفته است.در تحقیقات بعدی مأموران مشخص شد که سارق یا سارقان به وسیله یک طناب وارد ساختمان شده‌اند، اما در عملیات انگشت‌نگاری در محل سرقت هیچ سرنخی از دزدان به دست نیامد.

با دستور مقام قضائی رسیدگی به موضوع به مأموران پایگاه چهارم پلیس آگاهی تهران بزرگ منتقل شد و در تحقیقات اولیه آنان مشخص شد که گوشی سرقتی در دست یک مرد افغانستانی به نام قادر ۳۵ ساله است که بلافاصله نسبت به دستگیری وی اقدام شد. منتهم با انتقال به مقر پلیس تحت بازجویی قرار گرفت و ادعا کرد که در کار نظافت ساختمان مشغول است و گوشی را از مرد غربی‌ه‌ای در خیابان خریده است و از ماجرای سرقتی بودن آن بی‌اطلاع است.

کارآگاهان در ادامه به اذعاهای این مرد مشکوک شده و او را مورد بازجویی‌های فنی قرار دادند که سرانجام این فرد اعتراف کرد که سرقت از سوی برادر ۲۱ ساله‌اش به نام حاکم انجام شده و او به شهرهای شمالی کشور متواری شده است. مأموران پایگاه چهارم پلیس آگاهی تهران با توجه به فسراری بودن منتهم در تحقیق از خانواده وی پی‌ب‌بردند که حاکم علاقه زیادی به یکی از برادرزاده‌هایش دارد و بسه بهانه اینکه برادرزاده‌اش دلتنگ عمویش است، حاکم را به تهران کشاندند. او که نمی‌دانست پلیس در کمین اوست وقتی برای دیدن برادرزاده‌اش به خانه برادرش رفت با مأموران روبه‌رو و دستگیر شد.

حاکم در اعترافاتش به مأموران گفت: برادرم در کار نظافت ساختمان مشغول است و برخی اوقات نیز من به کمکش می‌رفتم و در زمان خدمات و نظافت، ساختمان‌ها را شناسایی می‌کردم و با صحبت‌هایی که با اهالی ساختمان داشتم متوجه نبود آنها در خانه می‌شدم؛ با شناسایی محل نگهداری طلاها و وسایل با ارزش در خانه‌ها برای سرقت دست به کار می‌شدم و بیشتر اوقات با استفاده از یک طناب گره خورده وارد ساختمان می‌شدم و گاهی اوقات نیز با در دست داشتن کلید ساختمان‌ها که از قبل سرقت کرده بودیم وارد خانه می‌شدیم و سپس نقشه سرقت را اجرا می‌کردم. حاکم که پیش از این بیکار به اتهام آزار و اذیت پسری جوان دستگیر شده بود، در ادامه اعترافاتش گفت: در این مدت بیش از ۷۰ سرقت انباری و خانه انجام دادم و برادرم تنها نقش شناسایی خانه‌ها را برعهده داشت. پس از هربار سرقت نیز طلاها را به مردی در شهرستان بروجرد می‌فروختم که او نیز طلاها را از کشور خارج می‌کرد و در افغانستان به فروش می‌رساند که با اقدامات مأموران، مالخر این افراد نیز شناسایی و دستگیر شد.

براساس اعلام مرکز اطلاع‌رسانی پلیس آگاهی تهران بزرگ، سرهنگ مرتضی نثاری – رئیس پایگاه چهارم پلیس آگاهی تهران بزرگ با اعلام این‌خبر گفت: در مرد افغان و مالخر این باند به دستور مقام قضائی برای تحقیقات بیشتر در اختیار مأموران پایگاه چهارم پلیس آگاهی تهران قرار گرفته‌اند.